

# تولید جنس دوم در سرمایه‌داری مدرن

عاطفه رنگریز<sup>۱</sup>



به آنیسا



<sup>۱</sup> پژوهشگر و کنشگر حوزه‌ی زنان

این متن در راستای برآشوبیدن علیه نام زن است؛ علیه هویت جنسیتی و جنس دومی که پیشاپیش ما را تحت انقیاد و ستم قرار داده و زندگی مان را به قهقرا کشانده است.<sup>۱</sup>

## مقدمه

مسئله بر سر نام زن یا به عبارتی هویت پیشاپیش جنسی/جنسیتی<sup>۲</sup> است؛ بدین معنا که تصور فردی خارج از دوگانه‌ی جنسی (زن و مرد) محال است (صرف‌نظر از هویت‌های متکثر گرایش جنسی و سکسوالیته که توسط علوم پزشکی و روان‌کاوی نام‌گذاری شده‌اند). در این هویت جنسیتی، زنان به لحاظ تاریخی جایگاه فرودست‌تری نسبت به مردان پیدا کردند و تحت استیلا و استثمار قرار گرفتند. پرسش محوری متن حاضر این است که چگونه هویت و سلسله‌مراتب جنسیتی در جهان سرمایه‌داری معنای نوینی یافت و منجر به اشکال تازه‌تر استیلا و استثمار زنان شد. مسئله برسر

---

۱. در کارگاه «گاه تاریخ و جنسیت» به پرسش «آیا من این نام (زن) هستم؟» و ضرورت تبارشناسی جنسیت در ایران پرداخته شد. حال تصمیم گرفتم که مباحث جلسات را به تدریج در قالب مقالاتی مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم. در متن حاضر، تلاش کرده‌ام نشان دهم که در پس نام زن، قانون، دیگری بزرگ و پدر نهان است که انواع و اقسام سکوت بر بدن، وجود و تفکر را بر زنان تحمیل کرد. از این رو برای رهایی باید به تمرین دست زد: تمرین نوشتن تاریخ خودمان و خلاصی از هویت تحمیلی و... زیرا فاجعه همین جاست و باید با اندیشیدن، صدا شدن و همبستگی و... از این وضعیت گذر کرد. گرچه سه نقطه‌ها همان سکوتی است که کماکان نشانه‌هایی بر خود دارد اما باشد که این بار «...» را نه از سر سانسور بل برای شکاف در زبان هویت‌ساز بنویسیم. پس پیش به سوی کلمه‌ی رهایی! در مقاله‌ی حاضر به مبحث تولید جنس دوم در سرمایه‌داری تاریخی پرداخته‌ام. امیدوارم به زودی مباحث تبارشناسی جنسیت در ایران و همچنین در سرمایه‌داری معاصر بعد از بازنویسی در تکمیل این متن منتشر شود.

۲ در متن حاضر، جنس و جنسیت این‌همان هستند و مسئله دقیقاً همین این‌همانی جنس و جنسیت است. از این رو برای راحت خواندن متن حتی الامکان فقط از واژه‌ی جنسیت استفاده می‌شود.

نوعی هستی‌شناسی انتقادی است که چگونه تولید سوژه‌ی جنسی در سرمایه‌داری مدرن رخ داده است و اساساً چرا چرخ‌دنده‌های این سیستم با تولید و بازتولید تضادها، دوگانه‌ها، خلق سوژه‌ی جنسی و سلسله‌مراتب جنسیتی کار می‌کند. به عبارتی بحث بر سر سیاست بدن و بدن سیاسی است که چگونه مفصل‌بندی نیروهای اجتماعی به شکل‌گیری سوژه‌ی جنسیتی (سوژه‌ی مذکر دگرجنس‌گرای سفیدپوست) به‌عنوان سوژه‌ی عام و جهان‌شمول منجر شده است. بنابراین باید اقتصاد سیاسی و اقتصاد میل در سرمایه‌داری به‌طور هم‌زمان بررسی تا نشان داده شود که این سیستم با هدف تولید و کسب سود، میل و توان کار و توانایی‌های بدن را در فرایند انباشت بدوی تصاحب کرده و با به‌هنجارسازی میل دگرجنس‌گرایی آن را تحت کنترل خود درآورده و تضاد زن و مرد را شکل داده است.

در این متن با تمرکز بر روش تبارشناسی، ابتدا نقش زبان دوگانه‌ساز در پایه‌ریزی تضاد زن و مرد افشا می‌شود. سپس این مهم مطرح می‌شود که زبان نه تنها خنثی نیست بل با قانون و حقوق مرتبط است و بازنمایی غلطی از قدرت را رقم می‌زند و روابط قدرت متفادکننده‌ی بدن را پنهان می‌کند. سپس به تکنیک‌های قدرتی اشاره می‌شود که در فرآیند انضباط‌بخشی و کنترل بدن و به‌هنجارسازی میل دگرجنس‌گرایی نوع خاصی از فردیت جنسیتی و بدن به‌مثابه ماشین برساخته شده و شکل‌گیری سوژه‌ی جنسیتی در فرآیند انباشت بدوی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ فرآیندی که طی آن از خلال جدایی نیروهای مولد از ابزار تولید، جدایی فرآیند تولید از بازتولید اجتماعی، ایجاد سلسله‌مراتب جنسیتی و ارزش‌زدایی از کار زنان ممکن شد. و در آخر سوژه‌سازی از الزامات سرمایه‌داری مدرن بوده که از طریق فرآیند تولید و مفصل‌بندی نیروهای دانش‌هایی چون فلسفه، روان‌کاوی، زیست‌شناسی و پزشکی و... امکان یافته است.

در قسمت دوم این نوشتار به مسئله‌ی رهایی و مبارزه پرداخته می‌شود و این‌که جنبش فمینیستی، جنبشی عمیقاً سیاسی است که به‌دنبال واژگونی تمامی

سلسله‌مراتب اجتماعی است که در آن، انسان موجودی خوارشده، برده، منزوی و قابل تحقیر شمرده می‌شود. از آنجایی که فرودستی زنان همزمان به مقوله‌های جنسیت و طبقه برمی‌گردد، به جای پیشبرد سیاست‌های هویتی و لیبرالی مانند خواست حق و حقوق برای جایگاه بهتر و ادغام خود در نظام، باید به براندازی نظام سلطه و خلق سوپراکتیویته‌های جدید دست زد؛ اموری نظیر نوشتن تاریخ خود با رویکرد ماتریالیستی و ضدسرمایه‌داری، امتناع از کار ارزان و رایگان و همچنین خلاصی از نام مادری و همسری و در یک کلام نام «زن».

## طرح مسئله و روش تبارشناسی انتقادی

### درباره‌ی سوژه‌ی جنسی/جنسیتی

فرد اساساً با جنس/جنسیت خود شناخته می‌شود، یعنی براساس دوگانه‌ی زن/مرد (زنانگی/مردانگی). در رویکرد عمومی جنس (زن/مرد) مرتبط با بیولوژی بدن و آناتومی انسان است که تقدیر و ذاتی فرد و تعیین‌کننده‌ی میل جنسی اوست. از این رو، در این رویکرد میل جنسی به دلیل دوگانه‌ی جنس، لاجرم دگرجنس‌گرایانه است. اما جنسیت (زنانگی/مردانگی) امری فرهنگی و محصول جامعه‌پذیری است.

در رویکرد عام علاوه بر فرض دوگانگی جنس و جنسیت، فرض تفاوت جنس با جنسیت نیز وجود دارد: جنس امری ابدی و ازلی و سرنوشت‌ناگزیر انسان است اما جنسیت به‌مثابه محصول فرهنگی، امری تاریخی است که سرشتی تغییرپذیر دارد.

با بیان این رویکرد عام، سؤالاتی جدی مطرح می‌شود. سؤالاتی نظیر این که اگر جنسیت تفسیری بر جنس است پس چرا شکاف روی نمی‌دهد؟ یعنی اگر مرد از مردانگی متفاوت و مجزاست، چرا جنسیت خودش را کماکان بر روی جنس رمزگذاری می‌کند: یعنی مردانگی برای مردها و زنانگی برای زن‌ها؟ و چرا مرد زنانه و یا زن مردانه شکل نمی‌گیرد؟ چرا فارغ از اندام جنسی فرد، جنسیت وجود ندارد و

هر جنسیتی ناگزیر به جنس وابسته است؟ و کماکان جنسیت معلول جنس است؟ و دیگر این‌که اگر مرد/زن از مردانگی/زنانگی جدایی‌ناپذیر است و بدن تعیین‌کننده‌ی جنسیت است، آیا جنسیت چون آناتومی تقدیر نیست؟ اگر جنس علت میل جنسی دگرجنس‌گرایانه است، چرا کنش‌های جنسی غیردگرجنس‌گرایانه پدیدار می‌شوند؟ کنش‌هایی که قاعده‌ی هویت را متزلزل می‌کنند و طبیعت جنسی انسان‌ها را با چالش روبه‌رو می‌کند؟ (میلی که تابع جنس نیست و این گزاره را که علیت میل، جنس است برهم می‌ریزد.)

با توجه به پرسش‌های بالا، تردید در تمایز جنس و جنسیت و تبعیت جنسیت از جنس، باید پرسید چرا فرض تمایز جنس و جنسیت در رویکرد عام از گفتارهای روزمره تا ساحت علمی چون زیست‌شناسی، روان‌کاوی و روان‌پزشکی و همچنین در برخی رویکردهای فمینیستی به چشم می‌خورد؟

### تبارشناسی انتقادی

نمی‌توان عمل را بر نظریه‌های جهان‌شمول و فراتاریخی‌ای مبتنی کرد که از سوژه‌های فردی سخن می‌گوید بل باید آن را بر شرایط مربوط به یک اجتماع و یک زبان استوار کرد. بررسی شرایط اجتماعی و زبان ناگزیر به اتخاذ رویکرد تاریخی است که از پذیرفتن رویکرد عام اجتناب می‌کند و حضور تاریخی را جایگزین نظریات شبه‌جهان‌شمول، فراتاریخی، طبیعی و شبه‌ذات‌باورانه می‌کند. در این رویکرد نقش زبان به‌عنوان انتقال‌دهنده‌ی بی‌طرفانه‌ی اندیشه و دسته‌بندی هویتی مورد پرسش است تا به رازوارگی نام زن برای رهایی از وضعیت فرودستی دست یابد. در این نگاه تاریخی بدن به‌دلیل پدیداری رویدادهای تاریخی بر آن اهمیت ویژه‌ای دارد و به‌صورت امری تاریخ‌مند بررسی می‌شود. یعنی نوعی هستی‌شناسی انتقادی که به این پرسش می‌پردازد

که «چگونه به آنچه هستیم تبدیل شده‌ایم؟» تا هم متوجه محدودیت‌های اکنون خود شویم و هم امکان تبدیل شدن به موجودی غیر از آنچه هستیم میسر شود.

### افشای نقش زبان در دسته‌بندی هویتی

فرهنگ را می‌توان از طریق کلام دریافت. فرهنگ ما را به درون کلمه‌اش، به درون زبان می‌افکند. از این رو هیچ تأمل سیاسی قادر نیست از دست تأمل در زبان و عمل کردن به واسطه‌ی زبان خلاصی یابد. «به محض آن‌که ما هستی می‌یابیم در درون زبان متولد می‌شویم و زبان برای ما سخن می‌گوید، قوانین‌اش را تحمیل می‌کند: مدل خویشاوندی خود را وضع می‌کند، مدل نکاحی‌اش را تعیین می‌کند و حتی در یک لحظه‌ی مطلق یک ادراک پذیرفتن اندیشه‌ی وجود و پرسش از وجود را طرح می‌ریزد. ما پیشاپیش به واسطه‌ی نوع معینی از میل مردانه به تصرف درآمده‌ایم؛ میلی که محرک گفتمان فلسفی است. به محض این‌که پرسش چستی مطرح می‌شود، فوراً پاسخ‌ها سر بر می‌آورند و ما پیشاپیش در استنطاقی مردانه اسیر شده‌ایم. بازجویی مردانه به همان صورتی که می‌گوییم فلانی را پلیس بازجویی کرد دلالتی به خود می‌گیرد: پرسش «چست» و معنای مستتر در آن کارکردی مشخصی دارد یعنی دلالت بر فرآیندی دارد که آن معنا را به خود گرفته است. نحوه‌ی توزیع گزاره‌ها که همزمان به تشکیل معنا کمک کرده، به آن نظم می‌بخشد و آن هنگام که معنی شکل می‌گیرد و تجسد می‌یابد مستلزم رویه‌ای است که طی آن یکی از دو زوج به نفع دیگری نابود شده کنار گذاشته می‌شود.»<sup>۱</sup> در واقع محدودیت‌های گفتمانی و زبانی بی‌طرفانه نیست. گفتمان فرهنگی همیشه در ساختارهای دوتایی زبان گیر می‌افتد و هم‌چون زبان عقلانیت جهان‌شمول پدیدار می‌گردد. به معنای دیگر انقیاد در حوزه‌ای که زبان، جنسیت را بازنمایی می‌کند،

<sup>۱</sup> «اخته کردن یا گردن زنی»، آلن سیکسو، ترجمه مهدی سلیمی، ص ۷.

از پیش شکل گرفته است. زبان ابزار و بازتاب سرکوب می‌شود، هرچند خود برساخته‌ی مناسبات مادی در فرایند تاریخی تکوین و تکامل این مناسبات بوده است.

### تولد سوژه‌ی مدرن

سوژه‌ی مدرن یعنی سوژه‌ی شناسا و اراده‌مندی که امکان شناخت و تغییر جهان را دارد با مرگ خدا متولد می‌شود و انسان جای خدای قانون‌گذار را می‌گیرد. پرسوناژ مفهومی اصل اندیشگی دکارت - «می‌اندیشم، پس هستم» - حاوی مضامینی چند است: اول من امکان اندیشیدن و اراده‌ی شناختن دارد و دوم جدایی فاعل (من) و فعل (اندیشیدن) در آن نهفته است. (برای اندیشیدن، کننده‌ی کاری باید وجود داشته باشد) و همچنین قائل به دوگانگی نفس و بدن است؛ نفس با فضیلت اندیشیدن از بدن مجزاست و این نفس تعیین‌کننده‌ی هستی من به‌عنوان انسان در تمایز با حیوان و سوژه اساساً جنسی (زن/مرد) است و نفس قابلیت تفوق بر امور پستی چون بدن، امر جنسی و طبیعت را دارد.

درواقع، دکارت در رساله‌ی «درباره‌ی انسان» تقسیم هستی‌شناختی میان حوزه‌های تماماً ذهنی و تماماً مادی بنیان فلسفه را بنیان می‌نهد؛ بدن مکان و زندان نفس و همسان با طبیعت است و همچنین شکاف هستی‌شناختی عظیمی میان ذات بشر و شرایط عرضی‌اش برقرار می‌کند که بدن از نفس فرد جدا می‌شود. به‌زعم دکارت بدن امری خطاپذیر است که باید اراده به کنترل آن کرد، و هدف آزاد کردن نفس از هرگونه پیش‌شرط جسمانی است. روح میدان عقلی فرد و صاحب‌اراده است. در واقع بدین ترتیب وی رابطه‌ی هژمونیک انسان و طبیعت را پایه‌گذاری می‌کند.

با رویکرد تبارشناسی انتقادی می‌توان این دسته‌بندی سلسله‌مراتبی را به چالش کشید. باید گفت که این دسته‌بندی روان‌شناسی وجود، آگو و فرد پیش‌فرضی جوهرگرا

و ذات‌گرایانه دارد. در واقع این زبان مبتنی بر ساختارهای نهادینه‌ی اجتماعی است که باور به سوژه‌ی شناسا را امکان‌پذیر می‌کند.

«تمامی مقوله‌های روان‌شناسی (اگو، فرد، شخص) از توهم جوهرین و ذاتی نشأت می‌گیرند. اما این توهم اساساً به این خرافه برمی‌گردد که نه‌تنها عموم بلکه فیلسوفان را نیز می‌فریبد - یعنی باور به زبان یا دقیق‌تر، حقیقت مقولات دست‌ورزبانی. این دست‌ورزبان (ساختار نهاد و مسند) بود که الهام بخش یقین‌دکارتی بود که «من» سوژه‌ی اندیشه است، از آن‌جایی که اندیشه‌ها بیشتر از من ناشی می‌شوند. در تمامی موارد ذیل، ایمان به گرامر اراده‌ای را حمل می‌کند که گویی این موارد، علت افکار شخص است: سوژه، خود، فرد، تنها مفاهیمی کاذب هستند که به یگانگی‌های ساختگی ذوات تبدیل می‌شوند اما در آغاز تنها واقعیتی زبانی دارند.» نیچه<sup>۱</sup>

دستور زبان افشا می‌کند که چگونه این سوژه بر ساخته‌ی رویکردی متافیزیکی است؛ رویکردی متافیزیکی که امر تاریخی را به صورت جوهری فراتاریخی و طبیعی بازنمایی می‌کند.

## دوگانه‌های زبانی

انسان/طبیعت، نفس/بدن، من/دیگری، زن/مرد و... دوگانه و متضادهای (زوج سلبی) در زبان برای تعریف‌پذیرکردن و شناخت پدیده‌ها به کار می‌رود. در این زبان فرآیند ساخت معنا (دلالت‌گری) برحسب تفاوت نشانه‌ها و دیگری‌سازی و تضاد زوجی کلمات چون مرد/زن، حضور/غیاب، متمدن/وحشی، غرب/شرق صورت می‌گیرد و چیزها برحسب آنچه که نیستند تعریف می‌شوند. به‌عنوان مثال برای تعریف مرد، می‌گوییم او یک زن نیست و بالعکس. اما باید گفت دوگانه‌هایی از این دست تناظری در جهان واقعی ندارد و زبان است که این تضادها را می‌آفریند.

<sup>۱</sup>. «آشفته‌گی جنسیت»، جودیت باتلر، ترجمه‌ی امین قضایی، ص ۷۲.



## دوگانه‌ی نفس و بدن

در دوگانه‌ی نفس و بدن، نفس فضیلتی انسانی است که توان شناخت جهان و قانون‌گذاری را با کنترل بر بدن دارد. برای ساخت این دوگانه، قیاس انسان با حیوان طرح می‌شود؛ یعنی بدن امری حیوانی و همسان با طبیعت است و این نفس عامل تمیز انسان با حیوان است. از این‌رو، بدن به‌دلیل وجه شهودانی و حیوانی امری خوار و حقیر است.

**اما باید گفت** گوهر انسان را نمی‌توان از منظر حیوانی در میان حیوانات دیگر، تعریف کرد. از همین رو، هر تلاشی برای تعریف گوهر وجود آدمی که به‌سادگی از وجه حیوانی وجود او آغاز و او را پیشاپیش موجودی در میان دیگر موجودات فرض کند، به‌ناچار در بند سخن متافیزیکی خواهد ماند. علم زیست‌شناسی نیز از همین ایده‌ی جدایی بدن و نفس نشأت می‌گیرد و قائل به وجود یک بدن طبیعی مجزا از فرهنگ است که کارکرد ارگانیستی دارد. تقسیم حیوانات به امر نرینه و مادینه و رفتارشناسی آنها بر این اساس نیز خود بر ساخته‌ی این زبان دوگانه‌انگار و جنسیت‌ساز است و از این‌رو جهان حیوانات از منظر انسانی تفسیر و ارزش‌گذاری می‌شود. آنچه که در سلسله‌مراتب نفس و بدن اهمیت «سیاسی» دارد این است که امر جسمانی داده‌ای طبیعی و فرودست تلقی می‌شود که باید بر آن فائق آمد.

## دوگانه‌ی جنسی (زن/مرد)

دوگانه‌ها زنجیره‌های استعاری فرهنگ مسلط را سازمان می‌دهند: طبیعت/ فرهنگ، ماده/صورت، والا/پست، تاریخ/طبیعت، حرکت/سکون و... در واقع تمامی نظریات اجتماعی و نظام نمادین در این دوگانگی تبلور می‌یابد.

«تمام چیزهایی که با گفتمان هنر، مذهب، خانواده و زبان نظام یافته‌اند و هر چیزی که ما را اشغال کرده و حتی هر چیزی که برپایه‌ی آن عمل می‌کنیم؛ همگی اینها در

پیوند با تضادهای طبقاتی سازمان‌دهی شده‌اند که آن‌هم در نهایت به تضاد زن و مرد راه می‌برد.<sup>۱</sup> و زن در تضاد با مردی که آشکارا فعال، قائم‌به‌ذات و تولیدگر پنداشته شده است، در مقام پست‌تری قرار می‌گیرد و مرد/زن به‌طور خودکار معنی بزرگ/کوچک، مهتر/کهنتر را به‌یاد می‌آورد و باید گفت این تفاوت را گفتمان فرهنگی و سیاسی همچون یک امر طبیعی وضع کرده و ناظر بر تفاوت بین انفعال و فعالیت است. این دوگانه‌باوری و تضاد زوجین با طبیعی‌سازی وجود ذات، همواره بازتولید می‌شود.

### زبان و قدرت و سکسوالیته

«جنس همچون جوهر طبیعی یا یک گفتار متافیزیکی و وجودی خودبنیاد ظاهر می‌شود. این ظهور از طریق پیچش اجراگری زبان و یا گفتمانی حاصل می‌شود که این واقعیت را پنهان می‌کند که وجود یک جنس یا جنسیت بنیاداً ناممکن است.»<sup>۲</sup>

تاکنون گفته شد که زبان نه تنها خنثی نیست بل تفسیر خاصی از جهان در کار است که در زبان تبلور می‌یابد. اما افشای زبان نشان می‌دهد که طبیعی/غیرطبیعی، تنها یک پیش‌فرض است و متضاد زن/مرد در دوگانه‌باوری زبان تبلور می‌یابد. زبانی که خود را به‌نحوی نمایان می‌کند که ذات و جوهر وجود دارد و بدن چیزی است ناب بدون اثرات فرهنگی و تاریخی. بدنی طبیعی که میل از آن ناشی می‌شود و این میل لاجرم دگرجنس‌گرایانه است. اما پس از افشای این دوگانه‌ی متضاد باید پرسید که اگر جنس طبیعی نیست پس یکتا میل جنسی دگرجنس‌گرا نیز طبیعی نیست پس چرا این میل طبیعی تلقی شده است؟ در واقع عامل تفاوت‌گذاری در جنس است که میل دگرجنس‌گرایی را سبب شده است. در واقع روان‌کاوی با خلق امر طبیعی (بدن) و

۱. «اخته کردن یا گردن‌زنی»، آلن سیکسو، ترجمه مهدی سلیمی، ص ۵.

۲. «آشفته‌گی جنسیت»، جودیت باتلر، ترجمه امین قضایی، ص ۶۹.

منوط کردن میل به دیگری - آن هم فقط از منظر مردانه و تعریف میل براساس قانون و فقدان و سرکوب، ناگزیر میل دگرجنس‌گرایی را بنیان می‌نهد. زیرا فرض بر آن است که آناتومی دوگانه تقدیر است و فالوس و عقده‌ی ادیپ و تابوی زنا با محارم میل را تعیین می‌کنند، میلی که با قانون و ضمیر ناآگاه و ساحت خیالی پیوند می‌خورد؛ و از این رو زن میلی ندارد و فقدانِ فقدان است.<sup>۱</sup>

در واقع در این تحلیل میل، زبان اولاً با متضادسازی مرد/زن نقش ایفا می‌کند و ثانیاً با فرم حقوقی و قانون «تو نباید»<sup>۲</sup> خود را بازنمایی می‌کند. بازنمایی میل براساس فرم حقوقی، قدرت را به‌منزله‌ی ممنوعیت و قانون و نه‌گویی فرض می‌گیرد؛ همان قدرتی که می‌گوید: «تو نباید». به بیان دیگر، در تحلیل میل با زبان بازنمایی‌کننده‌ی قدرت: نیاز، اختگی، فقدان، ممنوعیت و قانون پیشاپیش عناصری‌اند که از رهگذر آن‌ها میل جنسی برساخته می‌شود و انگاره‌ی تعیین‌کننده‌ی میل جنسی ممنوعیت زنا‌ی با محارم است. در این نوع تحلیل میل، رویکرد متافیزیکی کاملاً مشهود است. به‌عنوان مثال رویکرد خاستگاه‌باوری یا به تعبیری دستیابی به حقیقت از طریق ردیابی نقطه‌ی آغازین تاریخ و بدن ناب و عاری از اثر فرهنگی و... مانند کارهای انسان‌شناسی چون لوی اشتروس، رویکردی است که برای دستیابی به حقیقت به ابتدای تاریخ و بدن ناب و بدون اثر فرهنگی، به قبایل اولیه ارجاع و آن را تحلیل می‌کند. همچنین این زبان که به شکل حقوقی خود را بازنمایی می‌کند و در تحیل میل استفاده می‌شود؛ خود ناشی از قدرت سلطنتی و قدرت دولتی (در غرب) است که نوع پرسش‌اش این‌گونه است که «قدرت کجاست؟» و «چه کسی قدرت را در اختیار دارد؟» و قدرت چه قوانینی را در بدن مستقر می‌کند. اما باید گفت اولاً که این زبان که براساس آن بازنمایی حقوقی

<sup>۱</sup>. اشاره به نظریه‌ی لکان در باب سکسوالیته که می‌گوید: «زن فقدانِ فقدان است».

<sup>۲</sup>. اشاره به اخلاق کانت.

از قدرت سلطنتی در اروپا ناشی می‌شود که با توسعه‌ی اندیشه‌ی حقوقی به اندیشه‌ی دولت‌محور منجر شد، زبانی که قدرت را در وجه حقوقی‌اش بازنمایی می‌کند. زبانی که براساس آن توسعه‌ی نظام حقوقی به بورژوازی امکان شکل‌دهی مبادلات اقتصادی و توسعه‌اش را می‌داد. بورژوازی و سلطنت از اواخر قرون وسطا تا سده‌ی هجدهم به تدریج موفق شدند شکلی از قدرت را مستقر کنند که خود را بازنمایی می‌کرد و واژگان حقوقی را به‌منزله‌ی گفتمان و زبان به خود می‌داد. خلاصه به دیگر سخن، غرب برای بازنمایی صورت‌بندی و تحلیل قدرت هرگز نظام دیگری غیر از نظام حقوق و نظام قانون نداشته است. و این بازنمایی حقوقی پنهان‌کننده‌ی روابط قدرت برساننده‌ی بدن و میل و سکسوالیته است که هویت جنسی را با سلبی‌نگری در میل جنسی خلق می‌کند. یعنی میل از طریق رابطه‌ی تقابلی با جنسیت دیگری تعریف می‌شود. و از این رو هویت جنسیتی از طریق دوگانه‌ی زن و مرد و براساس زبان به‌مثابه قانون «تو نباید» خلق می‌شود.

پس حال باید پرسید میل و سکسوالیته و بدن ما چگونه تولید شد و به‌طور تاریخی چگونه طبیعی‌سازی جنس و بهنجارسازی میل دگرجنس‌گرایی و سلسله‌مراتب جنسیتی رخ داد؟

## سیاست بدن و بدن سیاسی

### تکنولوژی قدرت

جامعه مجمع‌الجزایر قدرت‌های متفاوت و کثیر است: اولاً که این زبان پنهان‌کننده‌ی روابط قدرت در تولید سکسوالیته و هویت جنسی است زیرا نه یک قدرت مرکزی بل قدرت‌ها یا تکنولوژی‌های قدرت وجود دارند. دوم آن که قدرت‌ها موضعی و منطقه‌ای هستند که باید خاص بودگی تاریخی و جغرافیایی‌شان مورد توجه قرار

گیرد. از این منظر باید تولید میل و سکسوالیته را توأمان با مفصل‌بندی امور اجتماعی و به‌صورت تاریخ‌مند بررسی کرد.

**تولید بدن به‌عنوان ماشین-کار و رازوارگی بدن زن و نقش آن به‌عنوان امری طبیعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری سبب شد که هویت جنسیتی کارکرد ویژه‌ای پیدا کند. از این‌رو جنسیت نباید صرفاً یک واقعیت فرهنگی تلقی شود بلکه باید آن را در مناسبات طبقاتی بررسی کرد.**

انضباط‌بخشی بدن در واقع سازوکار قدرتی است که با آن کنترل ریزترین عناصر و امیال بدن افراد ممکن می‌شود؛ این هدف که چگونه عملکرد فرد تقویت شود و توانایی‌ها و قابلیت‌اش افزایش یا کاهش یابد و در جایی قرار گیرد که در آن‌جا مفیدتر باشد از طریق کنترل افراد بر خود و تمایلات و رفتار میسر می‌شود. به عبارتی دیگر انضباط و کنترل و مراقبت بدن و رفتار اوست که به‌تدریج در اثر همین مفصل‌بندی نیروهای اجتماعی، جمعیت به‌عنوان ابژه‌ی دکارتی و همچنین مسئله‌ی تولید مثل سرفصل سیاست‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. جمعیتی که قوانین زیست‌شناختی آن‌ها را دربر می‌گیرد و بر آن مسلط و حاکم است و دارای نرخ مولد و مرگ‌ومیر و هرم سنی و همچنین نرخ شیوع بیماری و وضعیت سلامتی و... است. سیاستی که قدرت را بر افراد به‌عنوان گونه‌ای از موجودات زیست‌شناختی اعمال کرد و جمعیت به‌منزله‌ی ماشینی برای تولید، تولید ثروت، تولید دارایی‌ها و تولید سایر افراد تلقی شد. به‌جای کنترل‌های کلی و کلان با قدرت ذره‌ای و فردی‌ساز هر فرد، در راستای فرایند اقتصادی با کنترل خود و بدن‌اش در راستای فرایند اقتصادی کنترل شد، یعنی تکنیک‌های کنترل بر خود، نظیر اخلاقی که درون فرد مستقر شد که مسئول اعمال خود باشد، رخ داد و مداماً بازتولید شد. از این‌رو ضمیر ناخودآگاه، ساحت اجتماعی است و سکسوالیته نه با سرکوب بلکه مدام با قدرت مولد تولید می‌شود، پس آنچه که زبان آن را پنهان می‌کند قدرت‌های مولد تولید سکسوالیته و هویت

جنسی و مقاومت‌های افتراقی در برابر ذات‌گرایی است. بدن تاریخ‌مند و برساخته‌ی اجتماع است و میل نیز اساساً نه با قدرت سرکوبگر بلکه براساس قدرت مولد ساخته می‌شود؛ به‌هنجارسازی میل دگرجنس‌گرا در فرایند هیستری شدن و ابژه شدن بدن به‌مدد علوم‌ی چون روان‌کاوی اتفاق افتاد. در واقع عدم تمایز سیاست و زندگی، کردوکار جامعه‌ی انضباطی و کنترلی است.

### اقتصاد سیاسی و تولید بدن

اندیشه‌ی مدرن روح را از ماده و ذات را از چرخ‌دنده‌های بدن دور کرد و موجد رویکردهایی شد که بدن و میل و کردوکارهای جسمانی را در مرتبه‌ی ثانوی از مراتب تولید قرار داد. اما باید پرسید با این منطق چگونه می‌شود از تولید سوژه‌ی جنسیتی بحث کرد؟

رویکردهایی انتقادی که به امر میل و بدن می‌پردازند تولید سوژه‌ی جنسی را صرفاً رویدادی فرهنگی و در ساحت ذهنی و «روبنایی» در نظر می‌گیرند و آن را از مناسبات تولید و اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جدا می‌دانند. در صورتی که باید برای تولید این سوژه‌ی جنسی به مفصل‌بندی نیروهای اجتماعی عینی به زنجیره‌ی زبانی، امور اقتصادی، سیاسی و... در دوره‌های زمانی و محدوده‌های جغرافیایی پرداخت، زیرا میل و سکسوالیته در بستر مناسبات اجتماعی و اقتصاد سیاسی قرار می‌گیرند و در تولید سوژه‌ی جنسی تصاحب و رمزگذاریِ میل وجود دارد که توسط اقتصاد سیاسی به‌عنوان نیرویی تصاحب‌گر تولید می‌شود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت هیچ سرکوب جنسی بدون درونی کردن استثمار اقتصادی و انقیاد سیاسی ممکن نیست و میل برهم‌کنش نیروهای اقتصاد سیاسی است. اما جامعه‌ی متکی بر قانون سودآوری تمایل به ایجاد شکافی پرنشدنی بین تولید میل و تولید اجتماعی دارد تا میل را به ساحت زندگی خصوصی پرتاب کند و جامعه نیز به کار سودآور تکیه زند.

از این رو در مسأله‌ی زنان تأکید یک‌جانبه بر مقوله‌ی جنسیت به‌عنوان برساخت فرهنگی و تقلیل طبقه به‌عنوان نیرویی در حوزه‌ی اقتصاد راه به‌جایی نخواهد برد زیرا امر فرهنگی و امر تولیدی در اقتصاد میل با هم تلافی دارند و راندن مسأله‌ی میل جنسی که به جنسیت مربوط است به حوزه‌ی خصوصی خطاست و مسئله‌ی تولید اجتماعی باید در کانون توجه قرار گیرد. به بیانی دیگر دوگانگی امر خصوصی (میل جنسی) و حوزه‌ی تولید زاده‌ی گفتمان سرمایه‌داری است که توجیه و بازتولید استثمار و انقیاد خود را فراهم می‌کند. به‌طور خلاصه تولید فقط رابطه‌ی صرف سرمایه‌ی متغیر و نیروهای کار به‌عنوان مقوله‌ی اقتصادی با سرمایه‌ی ثابت و تشخیص‌یافته یعنی سرمایه‌دار نیست بلکه تقسیم کار چگونگی متأثر شدن تولید و بازتولید میل از مناسبات تولید را تعیین می‌کند. یعنی این که کدام میل را به‌هنجار و کدام میل را نابه‌هنجار می‌کند. از این رو باید با تبارشناسی انتقادی سیاست بدن به‌هنجار و بدن سیاسی سرمایه‌داری مدرن را در دوره‌های تاریخی و جغرافیاهای خاص خود واکاوی کرد.

### شکل‌گیری تاریخی سوژه‌ی جنسی در غرب

#### انباشت بدوی

فرایند انباشت بدوی در بیان مارکس مجموعه رویدادهایی است که پیش‌شرط وجود مناسبات سرمایه‌داری و حلقه‌ی اتصال و گذار از مناسبات پیشین (دوران فئودالیسم) به عصر سرمایه‌داری محسوب می‌شود، فرایندی که همراه با تغییرات ساختار اجتماعی و اقتصادی بود که طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار اروپا در پاسخ به بحران انباشت در فئودالیسم اتخاذ کرد و این امر بدون تمرکز پیشینی روی سرمایه و کار نمی‌توانست رشد کند و منبع ثروت سرمایه‌داری علاوه بر حصارکشی‌ها، سلب مالکیت و جدایی نیروی کار از ابزار تولید و جز آن، عواملی چون برده‌سازی بومیان آمریکا و دگرگونی

بدن به ماشین کار و انقیاد زنان و فروکاست آن‌ها به کارگزار بازتولید نیروی کار هم در آن مؤثر بود. به بیان دیگر، انباشت بدوی تنها با انباشت کار کارگران رخ نداده بل مستلزم انباشت تمایزات و تولید بدن جدید بود. در واقع بازنمایی تاریخ شگل‌گیری سرمایه‌داری صرفاً براساس بنیان مرکزی و یکپارچه‌ی کار مولد و تولید اشتباه است. زیرا کار پرداخت‌نشده‌ی سرمایه‌داری برای تولید و بازتولید نیروی کار نادیده گرفته می‌شود. یعنی تولید مثل (فرزندآوری) و نگهداری از آن به‌عنوان نیروی کار آتی با توجیه طبیعت بدن زنانه، بر دوش زنان گذاشته شده است. از این رو بدن زن نقش کارخانه‌ی فرزندآوری را برعهده گرفت؛ بدنی که خود حوزه‌ی استثمار است و دولت و مردان آن را به‌عنوان وسیله‌ی بازتولید و انباشت کار تصاحب کرده‌اند. نابودی ساحره‌ها در سده‌های شانزدهم و هفدهم یکی از وقایع مهم در این زمینه بود که با گسترش کنترل دولتی و سپس بازار بر تمامی سویه‌های میل همچون قابلیت برای کار مزدی و رایگان و تربیت ماشینی برای کار، سرشت‌نمای بازتولید همیشگی نظام سرمایه‌داری است.

بازتولید اجتماعی از ارکان مهم و پیچیده‌ی روابط قدرت در سرمایه‌داری است که یکی از قلمروهای اثرگذار در بروز تاریخی و همچنین بازتولید سرمایه است که سبب اشکال گوناگون فرودست‌سازی زنان شده است. سرمایه‌داری با زنانه‌سازی کار بازتولیدی به‌ویژه در کار خانگی و ارزش‌زدایی از آن یعنی بی‌مزد و موجب کردن کار خانگی و عدم ورود آن‌ها به مقوله‌ی کار مزدی به اشاعه‌ی رویکردی ذات‌گرایانه (طبیعت بدن زن) انجامید و در این چارچوب گفتمانی تک‌بعدی را دامن زد که گویا فرودستی زنان در خانه صرفاً ناشی از مناسبات پیش‌سرمایه‌دارانه است. در این راستا، دولت با شکل‌دادن به نیروی کار منضبط برای فرونشاندن کارگران در شغل‌های تحمیلی، نقش کلیدی بازی کرد. این الگوی انضباطی که به سرکوب خرده‌فرهنگ‌های متکثر و همچنین اجتماع‌زدایی و فردی‌سازی بازتولید



نیروی کار انجامید، کنترل زادوولد با تلقی رحم زن چون ماشین تولید نیروی کار، سلسله‌مراتب جنسیتی و کنترل بدن زنان و توانایی‌های جمعیت برای کار را به خدمت گرفت و عوامل خستی‌کننده‌ی گرایش نزولی نرخ سود، از جمله وجود میزانی از نیروی کار بیکار و اضافه جمعیت نسبی را رقم زد. کلیسا، علوم تجربی، فلسفه و اقتصاد سیاسی بورژوازی در این راستا دست به دست هم دادند تا این امر محقق شود.

در فرآیند انباشت سرمایه‌داری استثمار و کنترل بدن زنان نقش مهمی داشته و دارد؛ چرا که زنان هم تولیدکننده و هم بازتولیدکننده‌ی حیاتی‌ترین کالای سرمایه‌داری یعنی نیروی کار بودند و کار پرداخت‌ناشده‌ی زنان رکن تعیین‌کننده در استثمار کارگران مزدی است. تفاوت قدرت زنان و مردان پیامد نظام اجتماعی تولیدی است که تولید و بازتولید کارگر را فعالیتی اجتماعی-اقتصادی و منبع انباشت سرمایه نمی‌داند، بلکه آن را منبعی طبیعی می‌داند، یا با انگاره‌ی خدمت و مبادله‌ی داوطلبانه زنان آن را طبیعی‌سازی می‌کند در حالی که از شرایط بدون مزد کار نهفته در آن سود به دست می‌آورد. تقسیم جنسیتی کار و کار پرداخت‌ناشده‌ی زنان و تنزل جایگاه اجتماعی آنان در دوران انباشت بدوی، با تکامل سرمایه‌داری بار دیگر در شکلی جدید احیا شد. تکوین کار خانگی قلمرویی برای جدایی تولید از بازتولید و کارکرد ویژه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی پول برای سلطه بر کار پرداخت‌ناشده بود و این چنین بود که فرمانروایی مرد در خانواده‌ی هسته‌ای بورژوازی بار دیگر تکرار شد.

سلسله‌مراتب جنسیتی همواره در خدمت پروژه‌ی استیلایی است که تنها به دنبال تداوم بازتصاحب قلمروهای کثیر میل بر بنیانی یگانه است که تولید مثل و میل زنان را تابع رشد تقسیم جنسیتی کار، بازتولید نیروی کار و محاسبات بارآوری کار کند. در مجموع، خوانشی از سرمایه‌داری که صرفاً تولید کالای مادی را براساس سنجه‌ی زمان در مرکز قرار می‌دهد، عملکرد سیستم سرمایه‌داری معاصر را که تمام حوزه‌ی تولید، اعم از بدن و کالا را از آن خود کرده است و در این میان کار غیرمادی نیز در

آن سهم دارد، نادیده می‌گیرد یا آن را ثانوی می‌پندارد. باید تأکید کرد که سرمایه‌داری صرفاً جنبه اقتصادی و تولید کالای مادی نیست بلکه تولید شکلی از زندگی و بودن و تولید بدن جنسی و عاطفی در راستای کسب سود بیشتر است.

### بدن در کانون سیاست

در دوره‌ی گذار به سرمایه‌داری ایجاد سلسله‌مراتب جنسیتی تنها به شیوه‌ی تولید بازنمی‌گشت، بلکه جدایی تولید از بازتولید نیز نقش مهمی را در آن ایفا می‌کرد. بازتولیدی که مستلزم نقش‌های معینی برای زنان است و از سوی دیگر به شکل‌گیری نوع جدیدی از فردیت و بدن منجر شد که تا قبل از سرمایه‌داری وجود نداشت.

در واقع خلق فردیت جنسی یکی از لوازم شکل‌گیری سرمایه‌داری مدرن بود. بنابراین وقتی از سرمایه‌داری مدرن صحبت می‌شود، منظور صرفاً یک قدرت متمرکز و نهاد دولتی نیست بل منظور سوژه‌ی منقاده‌سازی در اثر روابط قدرت است. در ساحت اندیشه به موازات فلسفه‌ی دکارت، هابز و فیلسوفان لیبرال با علوم‌ی چون روان‌پزشکی، زیست‌شناسی و ساختار دولت/ملت‌ها، بدن در مرکز توجه قرار گرفت. در واقع بدن مرکز توجه سرمایه‌داری بود، زیرا ساخت‌نوعی از بدن به‌عنوان ماشین کار لازمه‌ی کسب سود بود و این امر با خلق بدن منضبط و اراده‌باور که مسئولیت خود و کارش را بر عهده می‌گیرد از طریق مفصل‌بندی گفتمانی به یاری نیروهایی چون کلیسا و علم مدرن و در یک کلام تکنولوژی‌های قدرت صورت گرفت. در سده‌های شانزدهم و هفدهم در مناطقی از اروپای غربی مفهوم جدیدی از فرد شکل می‌گیرد که کار بیشتر را با شکستن موانع طبیعت و طولانی‌کردن روز کاری ممکن می‌کرد. در نتیجه علاوه بر اختراع ماشین بخار، ابداع تکنولوژی سیاسی بسیار مهم بود زیرا این ابداع، بدن را به منظور فردیت‌سازی نشانه می‌گرفت و این خود پیش‌شرط عملکرد سایر ابداعات بود.

علمی نظیر روان‌کاوی بدن زن را ابژه می‌کند و ناخودآگاهی خلق می‌کند که میل دگرجنس‌گرایی و پذیرش هویت جنسیتی کنونی را ناگزیر می‌سازد. اما باید گفت ضمیر ناخودآگاه عمیقاً سیاسی است. فروید تمام ضمیر ناخودآگاه را از چشم انداز فالوس‌محورانه به اسطوره و خانواده پیوند می‌دهد. درحالی که ضمیر ناخودآگاه در پیوند با ساحت اجتماعی است و سیستم سرمایه‌داری مدرن مولد میل دگرجنس‌گرایی است که هویت جنسیتی و تضاد زن و مرد را بنا می‌نهد و زن را چون دیگری مرد می‌داند.

### جمع بندی: تولید سوژه‌ی جنسیتی در سرمایه‌داری

تولید سوژه‌ی جنسیتی با سرمایه‌داری مدرن رخ داد؛ سیستمی که برای تولید و تداوم خود با نشانه گرفتن میل و بدن فرم زیستی خاصی را بر افراد تحمیل می‌کند. در دوره‌ی ابتدایی سرمایه‌داری صنعتی در قرن هجدهم مفهوم خود، من (اگو) در فلسفه به مثابه سوژه‌ی شناسا و اراده‌مند پدیدار شد که براساس آن نفس باید بر بدن تفوق یافت. از یک طرف بدن در علوم زیست‌شناسی و پزشکی ابژه‌ی سلاخی شد و از طرف دیگر بدن زنانه نازل‌تر از بدن مردانه شد که میل و سکسوالیته‌اش ناشی از فقدان و سرکوب است، خوانشی روان‌کاوانه از بدن و میل زنانه که فالوس‌محورانه بود.

تبارشناسی تولید سوژه در دوره‌ی تاریخی خاص (سوژه‌ی جنسی غربی) نشان‌دهنده‌ی چگونگی تولید دوگانه (زن/مرد) و به‌هنجارسازی میل دگرجنس‌گرا است که بدن، چون سرمایه‌ای متغیر یا قابلیت‌ی برای کار فرض می‌شود. فرضی که آن را چون ابژه‌ای در سلسله‌مراتب و فرودستی می‌توان به‌کار انداخت و از مؤلفه‌های طبیعی تولید به شمار آورد. اما گفتنی است که تولید این سوژه‌ی جنسی امری نیست که فقط یک بار در دوره‌ی سرمایه‌داری اولیه اتفاق افتاده است، بلکه سرمایه‌داری برای تداوم خود نیاز به تولید و بازتولید مداوم این سوژه دارد و از همین روست که اکنون

سرمایه‌داری با تقسیم بین‌المللی کار و ورود به دوران نولیبرالی بیش از هر زمان دیگر به یک سیستم کاملاً جهانی بدل شده است که دیگر به غرب محدود نیست.<sup>۱</sup>

### امتناع سرکش از موقعیت یا پذیرش کلبی‌مشربانه؟

بدن زاده‌ی مفصل‌بندی‌ها و برهم‌کنش‌های نیروهای اجتماعی است که به قصد تولید و بازتولید سرمایه‌داری، فرد را جنسی کرده، بدن و تمایلات آن را نشانه گرفته تا آن را بدل به ماشین-کار کند. از آن‌جایی که جنسیت وابسته به میل است و صرفاً متغیری فرهنگی نیست و تولید نیز در سرمایه‌داری صرفاً مقوله‌ی اقتصادی نیست؛ استیلا و استثمار زنان به کل ساحت اجتماعی برمی‌گردد که میل و تولید را به نحوی مفصل‌بندی کرده است که بدن زن به جنس دوم و فرودست‌تر از مرد بدل شود.

پرسش از هویت جنسی یعنی پرسیدن از این‌که چگونه بدن زن سیاسی شد و سیاست اعمال‌شده بر بدن چه بود و چرا. ظهور سرمایه‌داری و به‌هنجارسازی میل دگرجنس‌گرایی و تقلیل میل بدن زنان به کارکرد تولید مثل و فرزندآوری و همچنین تقسیم جنسیتی کار یعنی برعهده گذاشتن کار بازتولیدی رایگان بر دوش زنان، به فرودستی آنان ختم شد. سیاستی که بدن-ماشین کار را تولید می‌کند؛ تولیدی که در تمام سطوح جامعه مانند نهادهایی چون خانواده، مدرسه، و کارخانه نقش اصلی را دارد: زن خانه‌دار، مادر، نیروی خدماتی ارزان و کار مراقبتی و نیرویی چون مذهب و علمی نظیر روان‌کاوی و زیست‌شناسی بدنش را طبیعی و ذاتی جلوه می‌دهند و انگاره‌ی «زن فقدانِ فقدان است» به وجود می‌آید، کار غیرمادی و عاطفی «ارزش»‌زدایی

---

<sup>۱</sup> از این‌رو، تبارشناسی سوژه‌ی جنسی در ایران و تحلیل موقعیت اکنون و این‌جا و ارتباط آن با سوژه‌ی عام و جهان‌شمول باید مورد تأمل قرار گیرد. امید است که به‌زودی مقاله ضرورت تبارشناسی جنسیت در ایران (با تکیه بر کتاب «زنان سیبلو و مردان بی‌ریش» اثر افسانه نجم‌آبادی) بعد از بازنویسی منتشر شود.

می‌شود و کار محسوب نمی‌شود. پس رهایی از نام زن رهایی از سیاست اعمال‌شده بر بدن و زندگی است. از همین‌رو جنبش فمینیستی به معنای اکید کلمه رادیکال و انقلابی و سیاسی است و رهایی‌اش در گرو رهایی از کل ساختار اجتماعی/اقتصادی/سیاسی موجود است. زیرا محدود بر تحقق برخی حقوق نیست و مستلزم فرارفتن از کل سیستم سرمایه‌داری است.

«هر رهایی‌ای چیزی جز بازگرداندن جهان انسان و روابط‌اش به خود انسان نیست. رهایی سیاسی از طرفی تقلیل انسان به عضوی از جامعه‌ی بورژوازی، به فردیتی خودخواه و مستقل و از طرف دیگر به یک شهروند به یک فرد اخلاقی است. رهایی انسان فقط زمانی محقق می‌شود که انسان نیروهای خاص خودش را همچون نیروهای اجتماعی بازشناسد و سازمان بخشد و دیگر نیروی اجتماعی را به شکل قدرت‌های سیاسی از خودش جدا نکند.»<sup>۱</sup> کارل مارکس

این حقیقتی قدیمی است که هر طبقه‌ی جدید که به‌منزله‌ی پیامد حاصل از رشد اقتصادی و فرهنگ مادی، پیشرفت می‌کند نوعی ایدئولوژی جدید را به نوع بشر عرضه داشته است و مقررات رفتار و هویت جنسی بخشی از این ایدئولوژی است. اقتصاد، قدرت سیاسی، سازمان کار و اخلاق جنسی در پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر هستند.

از آن‌جایی که دیدگاه‌های رایج عموماً بر دو دسته‌اند: نخست، آنان که عامل تبعیض را امر فرهنگی می‌بینند و به تمایز جنس/جنسیت به سبب زبان فالوس‌محورانه و فرهنگ مردسالار اشاره می‌کنند. در مقابل، آنانی قرار دارند که سرکوب جنسیتی را ذیل مفهوم طبقه جای می‌دهند و با کم‌اهمیت شمردن تبعیض جنسی طبقه را عامل اصلی ستم زنان تلقی می‌کنند. نقص رویکرد اول این است که فقط امر فرهنگی را عامل

<sup>۱</sup> «رهایی در مقام مفهومی سیاسی در مبارزات فمینیستی و کوییر»، کورنلیا موزر، ترجمه سمیرا

مسلط می‌داند و سایر سطوح اجتماعی و نقش اقتصاد سیاسی را در جنسیت‌سازی نمی‌بیند و نقص رویکرد دوم این است که به نقش انباشت قدرت و ثروت و تقسیم کار جنسیتی و کار پرداخت‌نشده‌ی زنان و عامل جنسیت بی‌توجه است.

پس تأکید صرف بر سوژه‌ی جنسی (زن) به عنوان مبنایی برای رویکرد نظری و فمینیستی می‌تواند نقش سرکوبگر داشته باشد و در دام همان زمین بازی بیافتد که خود تفاوت و تبعیض را شکل می‌دهد. به بیان بهتر هرگونه خواست تغییر در حوزه‌ی زنان باید خود جنسیت را محل تردید قرار دهد و از رویکردهای کور و ضدتاریخی و اسطوره‌باورانه و جهان‌شمول درباره‌ی سوژه‌ی زن پرهیز کند. زیر اگر هویت جنسیتی یکی از مقوله‌هایی است که به دلیل روابط قدرت با سوژه-منقادسازی شکل گرفته، تأکید و پافشاری بر هویتی واحد به نام زنان می‌تواند خود خطر بازتولید این انقیاد را در پی داشته باشد. پس باید به رهایی و تولید سوژگی‌های نوینی فکر کرد که بدن و کثرت میل‌اش را بتواند از سیستم سرمایه‌داری رها کند. زیرا به‌رغم وجود نیروی سرکوب و ستم و استیلا، کماکان مقاومت وجود دارد. نه‌گویی به رویکردهای فمینیستی که خواه ناخواه در خدمت تولید جنسیت‌سازی هستند و همچنین نه‌گویی به فرم‌های روزمره‌ی قدرت چون سلسله‌مراتب، انگاره‌ی موفقیت و موکول کردن انقلاب به آینده‌ای نامعلوم ضروری است. اما باید توجه کرد که نه‌گویی و نقد سلبی برای رهایی کافی نیست و باید خود، بدن و زندگی را از یوغ نهادهای ارتجاعی نجات داد.

همچنین باید گفت در این سیستم تولید سوژه‌ی جنسی فقط یک‌بار رخ نداده بلکه سیستم به دلیل نیاز به تداوم خود باید مداماً فردیت جنسیتی را تولید و بازتولید کند و در این روند با خلق فردیت، مانند فردی مسئول و اراده‌باور افراد را نیز بخشی از خود می‌کند که در جنسیت‌سازی سهیم شوند.

بیان‌کردن خود و اجرا کردن جنسیت خود افراد مدام صورت می‌گیرد: من زنم، یک گزاره‌ی ساده نیست بلکه اجرا و بیان این فردیت تحمیلی است. از این رو، باید در

برابر این سیستم ایستاد و بر هویتی که شکلی از بودن را به افراد تحمیل می‌کند برآشوبید: مانند نه به سلسله‌مراتب جنسیتی و نه به کنترل بدن زنان برای تولید مثل، نه به غریزه‌ی مادری و عشق همسری و نه به خانواده و همچنین امتناع از کار رایگان و رهایی بدن از مناسبات سرمایه‌داری و به‌عنوان کارخانه‌ی فرزندآوری و...

گرچه ترسِ گردن‌زنی کماکان زنان را به سکوت کشانده است، اما باید گفت اگر

**فاجعه این جاست انقلاب نیز باید اینجا باشد!**